



غزل قربانپور

مترجم

تایستان زیبا (۱۹۴۹) اثر چزاره پاوزه را اغلب به عنوان یک رمان تربیتی معرفی می‌کنند، اما این رمان فقط همین نیست. پاوزه بیش از آنکه روایتی از رشد ارائه دهد، صحنه‌ای از سرگردگی می‌سازد؛ بیش از آنکه ورود به بزرگسالی را توصیف کند، لحظه‌ی دقیق ترک برداشتن آیین به یزگار جوانی را نشان می‌دهد. خود عنوان رمان، که در ظاهر روشن و آفتابی است، عمیقاً طعنه‌آمیز است؛ تایستان هرگز واقعاً «زیبا» نیست، بلکه زمانی معلق، گاهی نامطلوب، مدام به تعویق افتاده و در نهایت اذ دست رفته است. قهرمان داستان، جینیا، دختر جوان کارگری از تورین است که تایستان را همچون افعی از امکان‌ها تجربه می‌کند. تایستان زمان عشق، بدن، هنر و زندگی‌ای متفاوت از روزمرگی کار و تنهایی است. اما پاوزه رمان را دقیقاً بر شکاف میان انتظار و تجربه بنا می‌کند. جینیا می‌خواهد وارد جهانی شود که آن را همین‌طور می‌پندارد - دنیای هنرمندان، مدل‌ها و روابط آزاد- بی‌آنکه ابزار فهم واقعی آن را داشته باشد. تایستان، در نتیجه، زمانی زیسته نیست، بلکه زمانی خیالی است. اسطوره‌ای است که پیش از تجربه وجود دارد و تاگزیر در لحظه‌ی تحقق، فرو می‌ریزد. پاوزه با شفافیت نشان می‌دهد که میل، به محض برآورده شدن، نیروی رهایی‌بخش خود را از دست می‌دهد.

جینیا قهرمانی منفعل است. نه شورش می‌کند، نه قهرمانانه عمل می‌کند، نه تصمیم‌های رادیکال می‌گیرد. رشد او نه از سرانتخاب، بلکه از سر لغزش و کشیده شدن به مسیر رخ می‌دهد. تقریباً از سر ایترسی وارد جهان بزرگسالان می‌شود؛ دنبال امیلیا راه می‌افتد، مردان را تماشا می‌کند، موقعیت‌هایی را می‌پذیرد که تا پایان هم به درستی درکشان نمی‌کند. این انفعال، ضعف شخصیت نیست، بلکه هسته‌ی نقد پاوزه است؛ بزرگ شدن الزاماً به معنای کسب آگاهی یا آزادی نیست، بلکه اغلب یعنی از دست دادن توجهات و رو به رویی با واقعیت نه چندان شیرین زندگی. جینیا به زندگی «وارد» نمی‌شود، بلکه در معرض آن قرار می‌گیرد. و آنچه کشف می‌کند نه حقیقتی عمیق، بلکه نوعی روزمرگی کاسئتری و فاقد قهرمانی است. تجربه‌ی عاشقانه نیز هرگز به عنوان تحقق یارهایی روایت نمی‌شود، بلکه رویدادی کدر و غریب است. فضای تورین در رمان نقشی اساسی دارد. تورین فقط پس زمینه داستان نیست، بلکه فضایی روان شناختی است. شهری است بسته، فروخورده، که حتی تابستان نیز در آن خفه به نظر می‌رسد. طبیعت رهایی‌بخش وجود ندارد، چشم اندازهای باز دیده نمی‌شود؛ همه چیز در فضاهای داخلی، خیابان‌های بی‌نام‌نشان و اتاق‌های مشترک رخ می‌دهد. شهر باتاب درونیات شخصیت هاست، ناتوانی‌شان در گسترش یافتن. این انتخاب، حس ایستایی جاری در رمان را تشدید می‌کند. حتی وقتی چیزی رخ می‌دهد، گویی بی‌اثر می‌ماند؛ انگار تجربه توان تبدیل شدن به خاطره‌ای معنادار را ندارد. سبک پاوزه موجز، خشک و بی‌پیرایه است. جمله‌ها کوتاه‌اند، گفت‌وگوها اغلب بریده و ناتمام‌اند. این شیوه‌ی نوشتن قصد توضیح ندارد، بلکه با حذف و ایجاد نشان می‌دهد. ناگفته‌ها سنگین‌تر از گفته‌ها هستند و خواننده باید خلأها را با حساسیت خود پر کند. این سبک کاملاً با جهان بینی نویسنده سازگار است؛ نه مکاشفه‌های ناگهانی و خود دارد، نه کلمات نجات‌بخش. حقیقت، اگر وجود داشته باشد، تنها به اغلب ناگفتنی است. دردناک‌ترین و درعین حال مدرن‌ترین نقطه‌ی تایستان زیبا، فقدان کاتارسیس است.

نه پایان واقعی وجود دارد، نه رستگاری، نه حتی یأس تراژیک. تنها پایان یک توهم است. تایستان تمام می‌شود چون باید تمام شود، و با آن‌ل تصور که جوانی زمانی ممتاز است نیز فرو می‌ریزد. جینیا «بزرگسال» نمی‌شود به معنای کلاسیک آن؛ فقط دست از انتظار کشیدن برمی‌دارد. بلوغی حداقلی، تقریباً منفی، اما دقیقاً به همین دلیل عمیقاً واقعی. تایستان زیبا زمانی است که هرگونه همدلی را رد می‌کند. پاوزه جوانی را نه ستایش می‌کند، نه آرمانی می‌سازد، نه محکوم؛ بلکه اسطوره‌زدایی می‌کند. نشان می‌دهد که گذار به بزرگسالی نه پیروزی، بلکه نوعی فقدان خاموش است، و میل، پس از تحقق، اغلب تنها خلأیی به جا می‌گذارد. این کتاب کوتاه اما بسیار فشرده است و همچنان با خواننده‌ی امروزی هم سخن می‌گوید، دقیقاً به این علت که پاسخی ارائه نمی‌دهد، بلکه نوعی شفافیت نادر عرضه می‌کند. نیروی آن در همین شفافیت سخت‌گیرانه

و ضد بلاغی نهفته است. تایستان زیبا را غزل قربانپور از ایتالیایی به فارسی برگردانده است و نشر یلات در سال ۱۴۰۴ آن را روانه بازار کتاب کرده است.

سعید کلاتی در گفت وگو با «آرمان ملی»:

مترجم باید صاحب امضا باشد



آسیب شناسی می‌کنید؟

قبل از هر چیز باید یک چیز را برای خودمان روشن کنیم؛ اینکه انتشارات یک نگاه اقتصادی است و هدف اول، دوم، و سومش کسب درآمد و سود بیشتر است و شاید در اولویت‌های بعدی بتوان فرهنگ سازی و حمایت از اهل قلم را جزء اهداف ناشران دانست و این فقط مختص ناشران ایرانی نیست و در تمام دنیا صادق است، به همین دلیل است که می‌بینیم ناشران به راحتی آثار بی‌مایه و بسیار ضعیف سلبریتی‌های دنیای سینما و ورزش را منتشر می‌کنند، چون می‌دانند که این افراد نزد مردم شناخته شده هستند و طبیعتاً آثارشان نیز به فروش بالایی دست می‌یابند. با ظهور شبکه‌های اجتماعی کار برای نویسنده‌ها سخت‌تر هم شده است، چرا که بسیاری از بلاگرها صرفاً به واسطه دنبال‌کننده‌های بسیار زیادی که دارند به راحتی می‌توانند برای آثار زرد خود ناشر پیدا کنند. باین مقدمه‌ای که عرض کردم، متأسفانه نویسنده ایرانی کمتر شناخته شده یک گزینه بیشتر ندارد و آن هم برقراری ارتباط نزدیکتر و بهتر مخاطب خود از طریق شبکه‌های اجتماعی است. اگر نویسنده‌ای بتواند به مخاطبان زیادی در فضای مجازی دست یابد، نتیجتاً به راحتی می‌تواند ناشران را متقاعد کند که اثرش پرفروش خواهد شد. بنده به هیچ وجه چنین مشی و رویه‌ای را تأیید نمی‌کنم، اما به هر روی واقعیت دوران ماست و تاگزیریم آن را بپذیریم. اینکه ناشران ایرانی آثار ترجمه را بهتر و بیشتر می‌پذیرند و منتشر می‌کنند به دلیل شخص مترجم نیست، بلکه به خاطر نویسنده خارجی آن اثر است. دقیقاً به همین دلیل است که گاهی از یک اثر خارجی پیش از ده ترجمه همزمان به بازار موجود می‌شود و این نشان می‌دهد که اولویت ناشر کردن با فلان مترجم نیست، بلکه منتظرشردن فلان اثر از فلان نویسنده خارجی است.

❖ **خیلی از افرادی که حتی چهار کلمه انگلیسی نمی‌دانند، امروز از طریق هوش مصنوعی سراغ ترجمه شعر و رمان رفته‌اند، شاید این مساله به خاطر وضعیتی است که ناشرها به وجود آورده‌اند، شما این وضعیت دهشتناک را چطور تشریح می‌کنید؟**

به موضوع بسیار خوبی اشاره کردید. من به واسطه کارم به عنوان دبیر نشر با این قبیل آثار که با هوش مصنوعی ترجمه شده‌اند به کرات برخورد کرده‌ام و این را به شما ضمانت می‌دهم که هوش مصنوعی اصلاً مترجم قابل اعتمادی نیست و گاف‌های بسیاری دارد. دست‌کم در این مرحله، شاید در آینده پیشرفت کند و بتواند جای انسان را بگیرد، اما در شرایط کنونی اصلاً قابل اعتماد نیست و این دوستان ناشری که از هول حلیم توی دیگ افتاده‌اند به زعم بنده دست به خودکشی حرفه‌ای و چوب حراج به اعتبار خود زده‌اند، چون کافی است مخاطب جدی این دست کتاب‌ها را بخواند و متوجه گاف‌های فراوان هوش مصنوعی بشود تا باری همیشه روی اسم این دست ناشرها و مترجم‌ها را قرمز بکشد. به نظر من، ترجمه و بخصوص ترجمه ادبی، یک هنر است، نه یک فن و تجربه ثابت کرده که ماشین و هوش مصنوعی فاقد مهم‌ترین بعد بقا و دوام هنر، یعنی بعد انسانی است، شما در ترجمه آثار ادبی باید بتوانید تمام آن حس و عاطفه‌ای که هنگام خواندن اثر از زبان مقصد دریافت می‌کنید را در ترجمه خود جاری سازید تا مخاطب زبان مقصد خود را به همان اندازه نشسته کنید. شاید این مثال زیادی تکراری شده، اما به نظر باز هم اصل مطلب را به درستی بیان می‌کند. ترانه‌هایی که چهل، پنجاه سال پیش سروده شده و خوانده شده‌اند هنوز هم طرودار دارند و بر دل‌های اقشار مختلف جامعه می‌نشینند، اما ترانه‌هایی که امروز با هوش مصنوعی ساخته می‌شوند نهایتاً یک ماه تریزد بازار هستند و بعد به راحتی به بوته فراموشی سپرده می‌شوند. این را می‌توان به سایر ساحت هنر نیز تعمیم داد.

❖ **در حال حاضر شکاف عظیمی بین نویسنده‌های ایرانی و ناشرها، به خاطر اینکه ناشرها به سمت کتاب‌های ترجمه رفته‌اند و خود حرفه‌ای دچار یک فروپاشی درونی شده‌اند، چون ناشرها دیگر علاقه چندانی به چاپ کتاب‌های نویسنده‌های ایرانی ندارند، شما به عنوان یک نویسنده و مترجم، این وضعیت ناایسامان را چطور**

همان‌طور که صرف علاقه به موسیقی یا نقاشی نمی‌تواند از شما نوازنده یا نقاش چیره دستی دربیاورد، مهم‌ترین شرط برای تبدیل شدن به یک مترجم ماندگار داشتن استعداد ذاتی است، در صورت وجود چنین شرطی، فرد می‌تواند با آموزش و مطالعه فراوان این استعداد را صیقل دهد و بعد از مثلاً ۱۰، پانزده سال به یک مترجم ماندگار تبدیل شود. به این ترتیب، مترجمی که صاحب استعداد است و ادبیات داستانی، مکاتب ادبی، نویسندگان مطرح، تاریخ ادبیات، تکنیک‌های نگارش را می‌شناسد به مراتب مترجم بهتری خواهد بود تا مترجمی که صرفاً به زبان مبدأ و مقصد اشراف کامل دارد. برای عبور از مرحله مترجم متن و خبر و مقاله علمی و رسیدن به مقام شامخ مترجم ادبی ماندگار، فرد باید مهارت اندوزی، مطالعه، و تمرین زیادی انجام داده باشد.

❖ **شما به تازگی کتاب مهم و جامعی به اسم «جنگل اشباح» از سم لیث که درباره تاریخ ادبیات کودک است ترجمه کرده‌اید، نظر فنی و کارشناسانه خودتان در مورد این کتاب چیست؟**

کتاب «جنگل اشباح» به لحاظ ترجمه کتاب پرجالبی برای من بود، چون برای ترجمه این اثر مهم، صرف آشنایی و تسلط به زبان انگلیسی کافی نبود، بلکه شما باید با تاریخ ادبیات کودک جهان نیز آشنایی کاملی می‌داشتید تا می‌توانستید از پس چنین اثری بر بیایید. به جرات می‌توانم بگویم ترجمه چنین اثری در دوران قبل از ظهور اینترنت و دیجیتال ممکن بود با ده سال طول می‌کشید. اما به مدد معجزه اینترنت و دسترسی آسان به انواع منابع و دانشنامه‌های آنلاین موفق شدم بعد از حدود یک سال تمام از پس ترجمه این اثر فاخر بربیایم. در مورد ارزش این اثر همین بس که خواندنش برای هر نویسنده حوزه ادبیات کودک لازم است، چون نه تنها به توصیف سیر تکامل ادبیات کودک جهان پرداخته، بلکه نکات بسیاری مهمی درباره نحوه غلبه نویسندگان مطرح دنیا بر چالش‌ها و محدودیت‌های دوران خود گفته و این نکات می‌توانند برای بسیاری از چالش‌های نویسندگان معاصر ما راهگشا باشند. این کتاب در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا به نویسندگان و دانشجویان حوزه ادبیات کودک تدریس می‌شود، و چون بسیار جدید است، برخلاف آثار قبلی که در این حوزه نوشته شده‌اند، کل تاریخ ادبیات کودک تا دوران معاصر را پوشش می‌دهد.

❖ **سم لیث در کتاب «جنگل اشباح»، یک مسیر تاریخی را برای بیان اندیشه‌های خود انتخاب کرده است، سیرری روشن که با افسانه‌ها گره خورده است، نظر شما در این باره چیست؟**

به نکته درستی اشاره فرمودید، تاریخ شقی از داستان است که در دنیای واقعی رخ داده و الهام‌بخش بسیاری از آثار داستانی جاویدان جهان بوده است. به شما توصیه می‌کنم، برای این اثر خود را از نوازی تاریخ و بدو شکل‌گیری داستان و افسانه در ذهن انسان ناطق شروع کرده است. عنوان اولین فصل کتاب «یکی بود، یکی نبود» است، یعنی قدیمی‌ترین ابداع بشر برای ورود به هزارتوی مرموز افسانه‌ها و داستان‌ها. در دورانی که تعداد سرگرمی‌های بشر به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید، داستان و روایت جذاب‌ترین مفر بشر برای گریز از واقعیت‌های هولناک زندگی و پناه بردن به سرزمین امن خیال بود. تاریخ همیشه به عنوان یک عنصر کلیدی در بسیاری از آثار ادبی و داستانی عمل کرده است، به ویژه وقتی که به روایات انسانی و مقاومت در برابر شرایط سخت پرداخته می‌شود. سم لیث نیز با انتخاب این مسیر تاریخی در «جنگل اشباح» به شکلی هوشمندانه، روایت‌های داستانی و افسانه‌ای را در کنار تاریخ واقعی قرار می‌دهد. این تقابل به نوعی نشان دهنده این است که چگونه انسان‌ها از ابتدا برای فهم و تفسیر دنیای پیچیده و گاهی وحشتناک خود به داستان و افسانه پناه برده‌اند. این داستان‌ها به شکلی غیرمستقیم در تلاش برای حفظ هویت، تاریخ و مبارزت انسانی در برابر فراموشی عمل می‌کنند. به ویژه در شرایط جنگ و سرکوب، تاریخ نه تنها به عنوان یک گزارش از وقایع، بلکه به عنوان ابزاری برای ساختن و حفظ یک اسطوره و روایت جمعی از آنچه که رخ داده، مطرح می‌شود. به این ترتیب، انتخاب عنوان

اولین فصل کتاب «یکی بود، یکی نبود» نیز یک انتخاب دقیق و نمادین است. این عبارت، که در حقیقت شروع بسیاری از افسانه‌های سنتی است، به نوعی نقطه ورود به دنیای خیال و داستان‌ها به شمار می‌رود. این آغاز ساده و در عین حال عمیق، دروازه‌ای است به جهانی که در آن حقیقت و خیال از رنج‌های ملموس و ترس‌های روزمره استفاده کنند. در این دنیای افسانه‌ای، همانطور که در بسیاری از داستان‌های کلاسیک نیز مشاهده می‌شود، قهرمانان با معماها و موانع مواجه می‌شوند که در نهایت به معنای عمیق‌تری از حقیقت و زندگی منتهی می‌شود. این نگرش، علاوه بر اینکه به فهم عمیق تر تاریخ و سرگذشت انسان‌ها کمک می‌کند، نشان دهنده اهمیت بی‌پایان داستان‌ها و اسطوره‌ها در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف است.

❖ **سم لیث کتاب را با قصه‌های اخلاقی ایزوب شروع می‌کند، آیا سم لیث، ادبیات کودک را به عنوان یک محرک آموزشی می‌بیند؟**

من چنین برداشتی نکردم، دلیل شروع کتاب با قصه‌های اخلاقی ایزوب رعایت سیر تاریخی این ادبیات است. اما خوب، این یک حقیقت است که داستان همواره یکی از ابزارهای مهم و مفید برای جلب توجه کودکان و آموزش مفاهیم علمی و فرهنگی و اخلاقی به آنها بوده است. و نویسنده در فصل‌های مختلف کتاب به شکل‌های مختلف استفاده بشر از این ابزار مفید برای انتقال مفاهیم اخلاقی و فرهنگی به کودکان هر دوره اشاره کرده است.

❖ **من از اینکه نویسنده به شکل عمیقی به آن فانتزی‌های زیبای بین دو جنگ جهانی پرداخته بود، واقعاً در پوست خودم نتجیدم. نظر شما در مورد پرداختن نویسنده به آن آثار متنازع‌په بود؟**

نویسنده در این کتاب به نکته مهمی اشاره می‌کند، او می‌گوید ادبیات کودک مخلوق نویسندگان بزرگسال است نه کودکان، این نکته بسیار مهمی است به این جهت که نویسنده‌های ادبیات کودک اغلب خاطرات کودکی خود را در آثارشان بازآفرینی می‌کنند و قصه‌های آنها تابع مستقیمی از تجربیات زیسته‌شان است. لذا ما می‌بینیم که ادبیات دو جنگ جهانی اول و دوم با یک فاصله چند دهه‌ای ظهور می‌کند، یعنی زمانی که سیری می‌شود تا کودکانی که آن دوران را تجربه کرده‌اند بزرگ شوند و روایت‌های خود را بنگارند.

علاوه بر این، این وقفه زمانی بین وقوع جنگ‌ها و خلق آثار ادبی به نویسندگان این امکان را می‌دهد که عمیق‌تر به تحلیل و بازنگری تجربیات خود بپردازند و از آنها داستان‌های تازه‌ای بسازند. در حقیقت، تجربه کرده‌اند، به نوشتن می‌پردازند، آنها نه تنها از منظر کودکانه، بلکه از منظر یک فرد بالغ و آگاه به پیچیدگی‌های زندگی و تاریخ نیز به این تجربیات نگاه می‌کنند. این نگاه بزرگسالانه در ادبیات کودک به نوعی جبرانی برای ناتوانی در بیان مستقیم و ساده‌انگارانه آن تجربیات است. بدین ترتیب، ادبیات کودک به ابزاری تبدیل می‌شود که نه فقط جهان کودکانه، بلکه ابعاد اجتماعی و تاریخی گسترده‌تر را نیز پوشش می‌دهد.

این موضوع همچنین به شکل غیرمستقیم اشاره به این واقعیت دارد که بسیاری از داستان‌های کودکانه از لحاظ حقیقت از دل تاریخ‌های تلخ و سخت برآمده‌اند، درحالی‌که همچنان این داستان‌ها به کودکان امکان می‌دهند تا در فضایی امن و خیال‌انگیز با واقعیت‌های پیرامون خود روبرو شوند. نویسندگان با استفاده از افسانه‌ها، نمادها و عناصر تخیلی، نه تنها به کودکان کمک می‌کنند تا دنیای پیچیده و پراز خشونت را بهتر درک کنند، بلکه دشواری‌ها را نیز منتقل کنند. این فرآیند نه تنها به رشد دنیای کودکان کمک می‌کند، بلکه به افراد بالغ نیز این فرصت را می‌دهد که از گذشته بیاموزند و آن را به شکلی مفهومی و عاطفی به نسل‌های آینده منتقل کنند. بدین ترتیب، ادبیات کودک نه تنها وسیله‌ای برای سرگرمی است، بلکه نقشی اساسی در تربیت و شکل‌گیری تفکر نسل‌های بعدی دارد.

❖ **مایلم جمع‌بندی و سخن پایان را از زبان شما در باره وضعیت ترجمه بدانم؟**

متأسفانه ترجمه و ادبیات و به‌طور کلی کتاب و مطالعه اوضاع آسف باری را این روزها تجربه می‌کنند و مردم ایران روز به روز از فضای کتاب و مطالعه دور و دتر می‌شوند. خاطرم هست یک زمانی در دهه ۱۳۹۰ وقتی صبح‌ها با مترو به محل کار می‌رفتم، هر مسافر یک روزنامه می‌گرفت و در طول مسیر روزنامه می‌خواند، اما امروز همه چیز به گوشه‌های همراه و شبکه‌های اجتماعی محدود شده است و این امر مانع از ایجاد تمرکز لازم و کافی برای مطالعه کتاب‌ها می‌شود. متأسفانه دیگر مطالعه و کتابخوانی نه اولویت و نه دغدغه ایرانی‌هاست تا نکته‌یید است که استمرار این جریان چه مضراتی می‌تواند برای جامعه و نسل‌های بعدی ما داشته باشد. به عنوان فردی که بیش از بیست سال از عمرش را صرف نوشتن و ترجمه کرده افق روشنی برای عرصه نوشتن و ترجمه ندارم، مگر این‌که معجزه‌ای رخ دهد.

